جلسه 491

یکشنبه 16/03/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به استصحاب عدم ازلی هست. جهت طرح این بحث در عام وخاص این است که در شبهه مصداقیه مخصص چون نمی شد به عام ابتداءا رجوع کرد، با استصحاب اینکه فرد مشکوک مصداق خاص نیست خواستند که ملحق کنند این فرد مشکوک را به عام.

در برخی از مثالها مشکلی پیش نمی آمد. مثلا اکرم کل عالم، لا تکرم العالم الفاسق. خب زید شک می کردیم عالم فاسق هست یا نه. یا اینکه سابقا فاسق بود استصحاب می کردیم بقاء فسقش را و اکرام نمی کردیم او را. یا سابقا فاسق نبود ولو بخاطر اینکه در زمان کودکی فسق معنا ندارد در مورد کودک، استصحاب می کردیم می گفتیم این فرد زمانی که کودک بود فاسق نبود پس الان هم فاسق نیست. البته گاهی توارد حالتین فرض می شود: یک زمانی عادل بود و یک زمانی هم فاسق بود متقدم و متأخر معلوم نیست می شود توارد حالتین. طبعا اینجا استصحاب جاری نمی شد. شبهه مصداقیه مخصص به حال خودش باقی می ماند. این همان موردی است که صاحب کفایه می گوید الا ما شذّ. این موارد شاذی است که استصحاب منقح نمی کند موضوع عام را یا موضوع خاص را در این شبهه مصداقیه.

ولکن علماء گاهی دیده اند که آن عنوان خاص از عناوین ذاتیه است که از بدء وجود فرد همراه با فرد است. مثل اکرم کل عالم، لا تکرم العالم الاموی. شک می کنیم زید اموی هست یا نه، خب این حالت سابقه نعتیه ندارد که یک زمانی که این آقا بود اموی نبود. این از بدء وجودش یا اموی بوده یا نبوده.

ولذا آمدند گفتند ما حالت سابقه این فرد را به لحاظ قبل از وجودش حساب می کنیم، سالبه به انتفاء موضوع. می گوئیم این فرد آن زمانی که نبود اموی هم نبود، استصحاب می گوید هنگامی که موجود شد باز اموی نبود. اسم این را گذاشتند استصحاب عدم ازلی.

البته استصحاب عدم ازلی اختصاص ندارد به این بحث که ما بخواهیم بر فرد مشکوک حکم عام را بار کنیم.

گاهی فقط برای نفی حکم خاص استفاده می شود از استصحاب عدم ازلی، استصحاب عدم کون هذا الفرد امویا برای نفی حرمت اکرام عالم اموی استفاده می شود، ولو نتواند موضوع اکرم کل عالم را منقح کند. که نظر محقق عراقی و محقق اصفهانی وصاحب منتقی الاصول همین است، که استصحاب عدم ازلی اثبات حکم عام نمی کند ولکن نفی موضوع خاص می کند وبالتبع حکم خاص را ما نفی می کنیم.

گاهی هم اصلا بحث عام وخاص نیست. یک خطابی هست ما می بینیم حکم را برده روی عنوان ذاتی، الدم نجس، ما استصحاب می کنیم می گوئیم این جرم مشکوک آنوقتی که نبود خون هم نبود، الان هم که هست خون نیست فلیس بنجس.

مرحوم شهید شاید اولین کسی باشد که استصحاب عدم ازلی را مطرح کرده، در مورد خنثی استصحاب می کند عدم کونه امرأة را.

ولکن بعد از ایشان محل نزاع واقع شده است. مرحوم صاحب کفایه استصحاب عدم ازلی را قبول دارد. مرحوم نائینی استصحاب عدم ازلی را قبول ندارد. ولی در این بحث عام وخاص محور استدلالش بر این است که با استصحاب عدم ازلی موضوع حکم عام ثابت نمی شود. اکرم کل عالم، لا تکرم العالم الاموی، استصحاب عدم کون هذا الفرد امویا جاری نمی شود برای تنقیح موضوع عام. ولی در رساله لباس مشکوک صریحا نظر خودش را اعلام کرده است که اصلا استصحاب عدم ازلی مطلقا جاری نمی شود در عدم نعتی. مثلا الدم نجس ایشان قبول ندارد که استصحاب جاری کنیم بگوئیم هذا لم یکن دما والان کما کان.

حالا این مقدماتی که مرحوم نائینی در بحث عام وخاص ذکر می کند که البته مربوط به این می شود که موضوع حکم عام را نمی توان با استصحاب عدم ازلی منقح کرد. ایشان سه مقدمه ذکر می کند:

مقدمه اول: این است که می گوید: تخصیص عنوان می دهد به عام. لاتکرم العالم الاموی کشف می کند که اکرم کل عالم در مراد جدی مضیق بوده است موضوعش، که اکرم کل عالم لیس بأموی. چرا؟ ایشان می گوید اطلاق که غیر معقول است که اکرم کل عالم امویا کان أو غیر اموی. این معقول نیست و با لاتکرم العالم الاموی تهافت پیدا می کند. اهمال از حاکم ملتفت هم غیر معقول است، فیتعین التقیید. اکرم کل عالم لیس بأموی.

مقدمه دوم: در مقدمه دوم ایشان گفته است که ما دو جور عدم داریم در عرض: یکی عدم نعتی ویکی عدم محمولی. همانطور که در وجود عرض ما دو جور وجود داریم، البته نه اینکه دو وجود داریم یعنی دو جور لحاظ می کنیم: گاهی وجود عرض را لحاظ می کنیم فی حد ذاته، که می شود وجود محمولی عرض که وجود فی نفسه عرض را دیدیم، می گوئیم الوجود البیاض. گاهی وجود العرض را لحاظ می کنیم بما أنه نعت لمحله، می شود وجود نعتی عرض یعنی وجود لغیره آن را لحاظ کردیم، ولذا می گوئیم کون الجدار ابیض. یک وجود است، اما گاهی حیث وجود فی نفسه را نگاه می کنیم می گوئیم بیاض، البیاض موجود. و گاهی وجود لغیره آن را لحاظ می کنیم می گوئیم ابیضیة هذا الجدار موجودة. به این ابیضیة هذا الجدار می گویند وجود نعتی عرض. عدم عرض هم دو جور لحاظ می شود: یکی عدم محمولی، البیاض معدوم. اینجا عدم محمولی است. یک وقت می گوئید لیس هذا الجدار ابیض، این می شود عدم نعتی عرض.

ایشان فرموده: در وجود و عدم محمولی این وجود و عدم لحاظ می شوند بالقیاس الی ماهیة العرض. می گوئیم البیاض موجود، البیاض معدوم. این نیاز ندارد به وجود موضوع. برای اینکه بگوئیم البیاض معدوم این کافی است عدم بیاض ولو به انعدام موضوعش. اما وقتی می گوئید الجدار لیس بأبیض این نیاز دارد به وجود جدار. همانطوری که الجدار ابیض نیاز دارد به وجود جدار، الجدار لیس بأبیض هم نیاز دارد به وجود جدار. قبل از وجود جدار هر کسی بگوید الجدار ابیض سخن نادرستی گفته، هر کسی هم بگوید الجدار لیس بأبیض سخن نادرستی گفته است. از قبیل عدم و ملکه هستند، نقیضان نیستند. قبل از وجود جدار نه کان ناقصه صادق است، الجدار ابیض، و نه لیس ناقصه صادق است الجدار لیس بأبیض.

مقدمه سوم: این است که وقتی شارع می گوید اکرم کل عالم، بعد می گوید لا تکرم العالم الاموی، عدم نعتی عرض یعنی عدم کون العالم امویا می شود قید عام. اکرم کل عالم لیس بأموی. نه اکرم کل عالم إذا لم تکن امویته موجودة. این نیست. اکرم کل عالم با لاتکرم العالم الاموی که حساب می شود خب لاتکرم العالم الاموی کان ناقصه است، قضیه شرطیه است دیگر که إذا کان العالم امویا فلا تکرمه. مقابل کان ناقصه می شود لیس ناقصه که قید عام است، اکرم کل عالم لیس بأموی.

مرحوم نائینی می گوید آنوقتی که این عالم مشکوک نبود حق نداریم ما بگوئیم این عالم آنوقتی که نبود اموی نبود. حق نداریم بگوئیم، و بگوئیم غلط است. برای اینکه لیس بأموی لیس ناقصه است عدم نعتی است نیاز دارد به وجود موضوع.

بله، آن زمان که این عالم نبود در قید حیات، امویت برای او نبود، نه اینکه این عالم اموی نبود. این عالم قبل از وجودش نه صادق بود بگوئیم کان امویا، و نه صادق بود بگوئیم لم یکن امویا، هر دو غلط است. ولذا الان شما بیائید بگوئید این سنگ یک میلیارد سال قبل سفید نبود. می گویند این کلام، کلام غلطی است، یک میلیارد سال قبل اصلا این سنگ نبود که سفید باشد یا نباشد. طرف می گوید بچه های من تا ده سال پیش لباس نداشتند، می خواهد اظهار مثلا مظلوم نمائی بکند. یکی می گوید ده سال قبل اصلا فرزندان تو نبودند و ازدواج نکرده بودی. می گوید عیب ندارد سالبه به انتفاء موضوع است دیگر. محقق نائینی می گوید این سالبه به انتفاء موضوع یک کلام غلطی است که باید از آن اجتناب کرد. کلام غیر صحیحی است.

این محصل فرمایش مرحوم نائینی.

پس اکرم کل عالم شد اکرم کل عالم لیس بأموی. استصحاب هم جاری نمی شود که این فرد مشکوک موقعی که نبود اموی هم نبود. نخیر، این غلط است.

خب بگوئید استصحاب می کنیم که امویت نبود. هنگامی که این فرد مشکوک نبود امویت هم برای او نبود.

محقق نائینی می گوید خب این می شود اصل مثبت. عنوانی که در موضوع عام اخذ شده و مقابل إذا کان العالم امویا فلاتکرمه هست عدم محمولی که نیست عدم نعتی است لیس ناقصه است. مگر می شود آدم لیس تامه را استصحاب کند بعد بخواهد از آن لیس ناقصه نتیجه بگیرد؟ اصل مثبت است دیگر.

این را با یک مثال توضیح بدهم: شما بگوئید یک زمانی آب کر در این حوض نبود، پس این آب کر نیست. این اصل مثبت است. استصحاب عدم وجود ماء کر بخواهد اثبات کند که هذا الماء لیس بکر. از آن طرف استصحاب کان تامه هم بخواهد کان ناقصه را اثبات کند اصل مثبت است. دیروز آب این حوض کر بود، امروز یک آبی در این حوض هست اصلا معلوم نیست آب دیروزی باشد، شاید آب دیروزی را کشیدند و این آب جدید است. استصحاب بکنید بقاء الماء الکر را و بعد بگوئید فهذا الماء کرٌّ. خب اصل مثبت است دیگر.

این محصل فرمایش مرحوم نائینی.

اقول: این مقدمات مرحوم نائینی را بررسی کنیم:

اما المقدمة الاولی؛ جناب محقق نائینی! اگر مقدمه اولی را کسی قبول نمی کرد این تأثیری داشت در مطلب شما؟ شما برای انکار استصحاب عدم ازلی در اثبات حکم عام نیاز نداری به مقدمه اولی. نیاز نداری به اینکه ثابت کنی اکرم کل عالم معنون شده است به عنوان مقابل خاص که اکرم کل عالم لیس بأموی. محقق عراقی و محقق اصفهانی و صاحب منتقی الاصول این مقدمه اولی را قبول ندارند. می گویند تخصیص به عام عنوان نمی دهد. اکرم کل عالم وقتی تخصیص خورد به لا تکرم العالم الاموی، این اکرم کل عالم موضوعش هنوز عالم است. مقید نمی شود موضوعش به عالمٍ لیس باموی. و از راه انکار مقدمه اولی نتیجه می گیرند که استصحاب عدم کون هذا العالم امویا فقط نفی می کند حرمت اکرام این عالم را. اما اثبات نمی کند وجوب اکرام او را، چون می شود اصل مثبت. چرا؟ برای اینکه می گویند استصحاب اینکه این عالم اموی نیست یک اصل موضوعی باید باشد دیگر. اصل موضوعی برای چیست؟ اصل موضوعی است برای لا تکرم العالم الاموی. اما اکرم کل عالم که اموی در آن مطرح نیست لیس بأموی در آن مطرح نیست. شما استصحاب می کنی هذا لیس بأموی، چه ربطی دارد به موضوع عام.

امثال محقق اصفهانی و محقق عراقی اصلا بخاطر همینکه می گویند عنوان پیدا نمی کند موضوع عام، بلکه این موضوع به همان قبلی خودش باقی است آمده اند انکار کرده اند استصحاب عدم ازلی را برای اثبات حکم عام.

چه جوری می شود که شما برای همین هدف مقدس یعنی انکار استصحاب عدم ازلی برای اثبات حکم می گوئید نیاز است به این مقدمه اولی، در حالی که این سه عالم با انکار این مقدمه اولی می خواهند به این هدف نائل بشوند. و حق هم با آنها است. حالا اگر کسی بگوید که عام عنوان پیدا نمی کند که راحت تر می تواند بگوید که با استصحاب عدم کون هذا العالم امویا نمی شود اثبات کرد وجوب اکرام این فرد را. چرا؟ برای اینکه دیگر اموی نبودن اصل موضوعی نمی شود برای اکرم کل عالم. چون موضوع اکرم کل عالم همین عالم است نه عالمٍ لیس بأموی.

من عرضم این است که اینکه ما بگوئیم یتوقف انکار استصحاب عدم ازلی در رابطه با اثبات حکم عام بر این فرد مشکوک به قبول این مقدمه اولی، این حرف درستی نیست.

بله ما در نزاع بین این بزرگان موافق مرحوم نائینی هستیم. این مطالبی که این بزرگان فرموده اند که تخصیص هیچ عنوان نمی دهد به موضوع عام حرف نادرستی است. چرا؟ برای اینکه ما سؤالمان این است که آقا موضوع عام عالم است. عالم مطلقا بدون تقیید به عالم لیس باموی طبق ادعای شما. حکم هم مطلق، وجوب اکرام. آنوقت این چه جوری می شود که عالم اموی خارج باشد از این عام؟ در مقام ثبوت موضوع عالم لابشرط، حکم هم وجوب اکرام لابشرط، آنوقت چه جوری می شود که یجب اکرام کل عالم شامل عالم اموی نشود؟ چه جوری می شود؟ اینکه می گوئید اعدام می کنیم اخراج می کنیم عالم اموی را از این عام، اخراج عالم اموی از این عام یا به این است که بگوئید اکرم کل عالم لیس بأموی، یا بگوئید کل عالم یجب اکرامه إذا لم یکن امویا. یا قید موضوع بگیرید لم یکن امویا را و یا قید حکم بگیرید. و الا اینکه نه قید موضوع باشد و نه قید حکم، معجزه قرن بیستم است که اکرم کل عالم موضوع کل عالم، وجوب هم هیچ مقید نیست، ولکن یک کاری می کنیم که شامل عالم اموی نشود. چه چور ممکن است؟ امکان ندارد. برای اخراج عالم اموی از این عام یا باید در مراد جدی مولا لیس بأموی قید موضوع باشد و یا قید حکم که یجب اکرامه إذا لم یکن امویا. اگر قید حکم هم باشد باز استصحاب عدم کونه امویا اصل موضوعی خواهد بود. مثل إذا کان زید فی الدار فیجب أن تتصدق، خب استصحاب می گوید زید فی الدار، ثابت می کند وجوب تصدق را. اگر شرط الوجوب هم باشد باز استصحاب این شرط را اثبات می کند دیگر. إذا لم یکن العالم امویا فیجب اکرام العالم. خب استصحاب می گوید لیس هذا العالم باموی فیجب اکرامه.

اینکه محقق عراقی می گوید تخصیص با تقیید فرق می کند، یعنی اکرم العالم اگر بود محقق عراقی می گفت لاتکرم العالم الاموی عنوان می دهد به این خطاب مطلق، می شود اکرم العالم الذی لیس بأموی. آنوقت استصحاب ثابت می کند وجوب اکرام این عالم مشکوک را. چرا؟ برای اینکه مقید به خطاب مطلق عنوان می دهد. اما مخصص به خطاب عام عنوان نمی دهد، به منزله موت بعض افراد است. مثل اینکه مولا گفت اکرم کل عالم، شیوخ فوت کردند، منحصر شد کل عالم به شواب. خب این عنوان نمی دهد به اکرم کل عالم که اکرم کل عالم شاب. ایشان گفته خب در تخصیص هم همینطور است. با اینکه خلط واضح است. موت بعض افراد مربوط به مقام وجود موضوع است در خارج که مقام فعلیت و مقام مجعول است. اما تخصیص مربوط به مقام جعل است و کشف می کند از ضیق در مقام جعل. محال است در اراده جدیه مولا هیچ قیدی نباشد در اکرم کل عالم، در عین حال مخصص هم که می گوید لا تکرم العالم الاموی راست باشد. اگر مخصص راست است، کشف می کند از اول مراد جدی از عام عالم اموی نبوده است.

از محقق اصفهانی این مدقق بزرگ تعجب است که بیاید اینجا دفاع کند از این نظریه. شما که همه جا با محقق عراقی اختلاف داشتید خب اینجا هم اختلاف پیدا می کردید.

ایشان فرموده: بعث انشائی رفته روی کل عالم، محال است که بعث جدی برود روی چیز دیگر. این مثل این می ماند که بگوید بعث انشائی رفته روی نماز، اما بعث جدی رفته روی روزه. اینکه نمی شود. محقق اصفهانی می گوید بعث انشائی متحد است با بعث جدی. چرا؟ برای اینکه بعث جدی یعنی همان که بعث انشائی را به داعی جعل داعی بگویند. بعث جدی همین است دیگر. بعث انشائی را به داعی جعل داعی بگویند. و محال است که متعلق بعث انشائی با متعلق بعث جدی فرق کند.

پس اکرم کل عالم بعث انشائی رفت روی کل عالم، بعث جدی هم باید برود روی کل عالم.

ولذا معنا ندارد بگوئیم در مقام اراده جدیه موضوع عالم لیس بأموی است.

اقول: جناب محقق اصفهانی رحمة الله علیک! اولا بحث ما مختص به احکام تکلیفیه نیست. کل دم نجس، دم السمک لیس بنجس. خب احکام وضعیه که دیگر بعث جدی و بعث انشائی و این حرفها را ندارد.

وانگهی مراد از بعث جدی یعنی مولا انشاء می کند وجوب اکرام کل عالم را تارة این انشاء ناشی است از اراده مولویه، تارة ناشی نیست از اراده مولویه، بلکه ناشی است از مصلحت تقیه یا ضرب قاعده. خب در مورد عام بینکم و بین الله مولائی که می گوید لا تکرم العالم الاموی آن اکرم کل عالم او نسبت به عالم اموی بعث انشائی نسبت به این حصه عالم که عالم اموی است ناشی است از اراده مولویه؟ ناشی است از اینکه مولا تعلق گرفته غرضش به انبعاث مکلف نحو اکرام العالم الاموی؟ اینکه تناقض است، با لاتکرم العالم الاموی نمی سازد.

ما حرفمان این است که در مراد جدی که اراده مولویه است حتما ضیق هست. حتما اکرم کل عالم به لحاظ مراد جدی مولا که عالَم اراده است، در عالَم اراده، اراده رفته است روی اکرام عالمٍ لیس بأموی، یا اکرام کل عالم واجب بشرط أن لایکون امویا. که حالا این أن لایکون امویا شرط وجوب است یا قید موضوع. به هر حال مدعای نائینی ثابت می شود.

فالمقدمة الاولی تامة، ولی ای کاش محقق نائینی ره این مقدمه اولی را ذکر نمی کرد تا این همه دردسر پیدا نکنیم.

بقیة الکلام انشاءالله فردا.